



رسالت تاریخی اپوزیسیون برانداز و جنبش نوین مردمی

"مرگ بر اصل ولایت فقیه" یکی از شعارهای مردم در قیام بزرگ عاشورا بود. چندی بعد نیز شعار "تجر، جنایت - دو پایه ولایت" اوج گرفت. این شعارها در متن مردم، توسط مردم و در صحنه درگیری، درمیان دود و آتش تولد یافته و با فریادهای رسای زنان و مردان پخته گردیده و بیار نشسته اند.

نه سیاسیون ورزیده و مجرب، نه تحلیلگران خارجی، نه "اصلاح طلبان" داخلی و نه شاید "پیشگامان" مبارزه با نظام حاکم به ژرفای "آگاهی سیاسی - اجتماعی" زنان و مردان و جوانانی که تا دیروز مشغول کسب و کار خود بودند، مردمان کوچ و خیابان که آرام میرفتند و می آمدند و "کاری" با "چیزی" نداشتند، پی نبرده بودند.

جنبش نوین مردمی موفق گردیده است دیکتاتوری مذهبی را از محتوای خود تهی نماید و او را وادار کند در حیات باقیمانده اش تا سرنگونی نهائی، به سلاح کهنه و فرسوده "سرکوب" جنبش روی آورد. تا شاید بتواند "فتنه!" را خاموش نماید. اما آیا در تاریخ ملل می توان نظامی را یافت که توانسته باشد ارکان قدرت خود را با "زور و سرکوب" حفظ نماید؟

رمز پیروزی جنبش نوین از آغاز شکل گیری تا امروز را، قبل از هر چیز، می بایست در "فرمان نا پذیری" از خطوطی دانست که در اهداف و ماهیت خود با اهداف و ماهیت جنبش تفاوت بنیادین دارند. جنبش نوین، به همان میزان که با نظام حاکم مرزبندی مشخص و آشتی ناپذیر دارد، در عین حال تابع جریاناتی که در جهت حفظ "نظام جمهوری اسلامی" در چارچوب قانون اساسی تلاش دارند، نمی باشد. در غیر اینصورت، قیامهای 16 آذر و عاشورا که بنا به اظهارات رسمی سرکردگان نظام آنها تا مرز سرنگونی پیش بردند، بوقوع نمی پیوستند.

توده های مردمی بخوبی دریافته اند که در نظام ولایتی "قانون اساسی" با هر محتوایی، به بازیچه ای در دست صاحبان قدرت بدل میشود. مگر جز اینستکه در چنین نظامی، رای ملت تنها به آن هنگام ارزش می یابد که مهر تایید "ولی فقیه" بر آن خورده باشد! بعبارت دیگر، رای و اراده مردم را در برابر "تصمیم و اراده ولی فقیه" پیشیزی نمی آرزد. سرنوشت انتخابات سال پیش بیانگر این واقعیت است.

در شانزده ماه گذشته، جنبش مردمی مراحل تعیین کننده ای را پشت سر نهاده است. تقدیم صدها شهید، هزاران زندانی که به وحشیانه ترین اشکال شکنجه شده اند و همچنان به مقاومت خویش ادامه می دهند، جنایاتی که در کهریزک انجام شدند، اعدامهای جمعی با احکام بیدادگاههای فرمایشی، آزار گسترده خانواده های زندانیان سیاسی و سرکوب گسترده اجتماعی عمده فرازهایی می باشند که جنبش از آنها عبور کرده و علیرغم مشقات راه خود را ادامه داده است.

با این حال، جنبش مردم ایران امروزه در حال گذار از حساسترین و تعیین کننده ترین مقطع تاریخ خود می باشد. در مرحله کنونی، علیرغم تغییر در مشی و روش، جنبش از "آینده نا مشخص" رنج می برد و این ابهام او را دچار "سردرگمی" ساخته است.

جنبش مردمی بر مبنای دریافتها و آگاهی های خود به این جمع بندی قطعی رسیده است که "نظام ولایت فقیه" می بایست سرنگون گردد و در این مسیر آمادگی خود برای ایثار و فدای حداکثر نشان داده است؛ ولی این جنبش از یکسو دریافته است جریانات و افرادی که دیروز بگونه ای ادعای رهبری آنها داشتند، از آنجا که "معتقد به حفظ نظام" می باشند، حسارت ایدئولوژیک و سیاسی ادامه همراهی با جنبش را ندارند. از سوی دیگر جنبش مردمی با "اپوزیسیون متعهد برانداز" - بدلائل گوناگون، از جمله فاصله جغرافیایی، تبلیغات رژیم، مشی های اشتباه، حرکت از بالا و ... - **قرابت** چندانی ندارد و شاید بتوان گفت با او "بیگانه" است. در چنین شرایطی، متن جنبش مردمی در "نبود تکیه گاه قابل اعتماد نگران آینده" خود می باشد و این نگرانی او را دچار سردرگمی و در نتیجه "کم عملی" ساخته است.

در این میان نظام ولایتی که تا دیروز از آمدن مردم می ترسید اینک از **نیامدن** مردم نیز می ترسد که کابوس حاکمان خیره سر و مستبدین تاریخ زود تحقق می یابد. آنگاه که ترس و تردید در اساس حاکمیت رخنه کند کابوسها و خوابهای پریشان هر آمدن و نیامدن را توطئه می پندارند و از هر آنچه مردم انجام دهند هراس وجود دارد، این خصیصه اهمیت ویژه ای به مقطع فعلی و جنبش نوین مردمی می بخشد.

اما ، **با نارسائیهایی که بر شمردیم چه باید کرد؟** در این زمینه مطالب بسیاری بقلم کشیده شده اند، متاسفانه مجموعه آنها، تا کنون، بی حاصل مانده اند. ولی عقیده ما بر این است که تا این کمبودها رفع نشده اند، وظیفه نیروهای متعهد و انقلابی در پیگیری و تاکید آنها می باشد. در یک نگرش جامع، شاه کلید حل بحرانی که جنبش نوین

مردمی با آن دست بگریبان است - علیرغم تمامی سدها و مشکلات و نیز مجموعه توطئه های بین المللی - در ایجاد پیوند محکم آن با "اپوزیسیون متعهد برانداز" قابل جستجو می باشد.

این مهم اما، در نخستین گام، در بازنگری عمیق و صادقانه "کمبودهای نیروهای متعهد برانداز" قابل حصول می باشد. بررسی اصولی این کمبودها، بدور از هرگونه مجادله و ستیز و دگماتیسم، از یکسو راهگشای مسیر جنبش خواهد بود و از سوی دیگر خیزش نیروهای اپوزیسیون را به دنبال خواهد داشت. نتیجه این دو، در رابطه ای دیالکتیکی، بی تردید بن بست دستگاه ولایت فقیه را تنگتر خواهد نمود.

کمبودها و نارسائیهای مجموعه نیروهای متعهد برانداز - از دیدگاه ما - در محورهای سه گانه زیر قابل بررسی می باشند:

الف) امر همبستگی و وحدت سیاسی با هدف سرنگونی نظام:

"تفرقه میان نیروئی" و "کشاکش های گروهی"، بدون شک مهمترین عوامل "کند" گردیدن حرکت نیروهای مورد بحث در صحنه سیاسی میهنمان می باشند؛ عواملی که گاه اقدامات مثبت این نیروها را نیز "بی اثر" می سازند. ابعاد این تفرقه به حدی است که وجود پدیده ای بنام "اپوزیسیون متعهد و مسئول" - لا اقل در دید ناظران بیرونی - به زیر سؤال کشیده شده است، در حالی که این اپوزیسیون "وجود" دارد و "واقعی" است اما عناصر و جریانات تشکیل دهنده آن هر یک "سازی" جداگانه می نوازند و به "آنچه دارند راضی می باشند!" در عین حال همه این جریانات بخوبی می دانند "هیچ سازمان و گروهی نخواهد توانست به **تنهایی** در جنگ با استبداد مذهبی حاکم، پیروز بیرون آید".

در غیبت دیالوگ و ارتباط سازنده، بتدریج عناد و کینه تیزی و دشمنی بر روابط نیروهای اپوزیسیون برون مرزی حاکم گذشته اند. بسیاری از آنها گوئیا تضاد اصلی را فراموش کرده و تضعیف یکدیگر را ارجحتر از هر وظیفه ای می دانند! "ضدیت" جایگزین "نقد" گشته است، "انتقاد حتی در شکل سازنده آن" امری غیر مرسوم گردیده و شاید برخی آنرا بر خود ممنوع کرده اند!

با این حال، در مسیر سرنگونی رژیم، این نیروها "چاره" ای جز همگامی و "وحدت حداقل" با یکدیگر ندارند، در غیر اینصورت عملاً از صحنه سیاسی کشور - به مثابه جریاناتی بن بست شکن و ره گشا - با دست خود کنار زده خواهند شد.

"وحدت حد اقل" نیروهای مترقی و معتقد به "براندازی تمامیت رژیم"، گذشته از باورها و بینشهای متفاوت هر یک از آنها، در گامهای بعدی فرصت ارزنده ای را در تشکیل جبههء واحد در جهت بخشی به جنبش مردمی، برنامه ریزی و انتخاب "مشی" های مناسب در تسریع سرنگونی رژیم سفاک ولایت فقیه، خارج از تشتت و درگیریهای میان گروهی، بدست خواهد داد.

شرط اولیه عملی شدن و شکل گیری چنین "وحدتی" ایجاد "حداقل" دیالوگ، گفتگو و تبادل نظر، ما بین "عناصر" تشکیل دهنده آن می باشد. این مهم، طبیعتاً نیازمند برنامه ریزی مشخص، تعیین کادر مباحث و نیز یافتن راههای برون رفت از "بحران عدم ارتباط" و نیز "تلاشهای صادقانه" در جهت ممانعت از بروز "بن بست" های جدید، می باشد.

امروز دیگر زمان آن فرا رسیده است که **می بایست** در عملی نمودن "وحدت حداقل" نیروهای اپوزیسیون متعهد و برانداز "قدمهای جدی تر و گامهای اساسی تری برداشت. قصور در این باب بدون شک سرنگونی رژیم را به تعویق خواهد انداخت و ما را در برابر قضاوت بیرحم تاریخ قرار خواهد داد.

ب) گسترش پایگاه مردمی

پیشتر گفتیم که جنبش مردمی با "اپوزیسیون متعهد برانداز" **قربان** چندانی ندارد و شاید بتوان گفت با او "بیگانه" نیز هست. این پدیده عمدتاً از "عدم شناخت" و نیز "عدم اعتماد" مردمی نسبت به این نیروها ناشی میگردد.

پس از آغاز اولین موجهای کشتار و سرکوب در اوایل سالهای 60، ستاد های مجموعه نیروهای انقلابی و اعضاء باقی مانده آنها، به خارج از مرزهای کشور انتقال یافتند. در برابر دیکتاتوری خون آشام خمینی راه دیگری در برابر این نیروها باقی نمانده بود، یا هجرت به خارج و یا فروپاشی تمامیت تشکیلات. گزینه اول ضمن حفظ تشکلات سیاسی در عین حال آنان را از متن توده ها و مخاطبان اصلیشان - بلحاظ فیزیکی - جدا می نمود و این خطر وجود داشت که در دراز مدت این جدائی فیزیکی به "جدائی سیاسی" نیز بیانجامد، به عبارت دیگر پایگاه مردمی این نیروها در داخل کشور بتدریج تقلیل یابد.

اکنون در سی امین سال حضور در خارج از کشور، اپوزیسیون برون مرزی به "تافته جدا بافته ای" تبدیل گشته است. پیام او در درون کشور و در متن افشار متشکل در جنبش نوین، شنونده چندانی نمی یابد، دعوت این نیروها در "همراهی و همگامی"، "لیک" توده ها را به همراه ندارد و این در حالی است که اهداف نیروهای اپوزیسیون متعهد برانداز و جنبش نوین مردمی، یکسانند. این هر دو خواهان سرنگونی نظام ولایت فقیه، برقراری آزادی و دموکراسی و ایجاد نظامی لائیک در کشورمان می باشند. پس براستی ریشه انشقاق آنها از کجا ناشی میگردد؟

عوامل دور ماندن نیروهای انقلابی از بطن جامعه متعدد می باشند. طبیعتاً، رژیم - از اواسط سال 1359 - با سیاست سرکوب و تبلیغات گسترده و با بهره‌مندی از امکانات حکومتی، تمامی تلاش خود را بکار برد تا از سوق و تمایل نیروهای مردمی به پیشگامان رهایی و آزادی، جلوگیری نماید.

از سوی دیگر، نیروهای فعال افشار مختلف تشکیل دهنده جنبش، نسلی است که کمتر از سی سال دارد. بسیاری از آنها صادفانه چنین می اندیشند که عمر دیکتاتوری مذهبی در ایران 21 ساله است! دوران دیکتاتوری خمینی - در ابعادی - برای آنان ناشناخته باقی مانده است. این ابهامات گرچه بتدریج رفع خواهند گردید، اما وجود آنها در عین حال بیانگر عدم اتخاذ مثنی صحیح در تنظیم ارتباط ارگانیک با این نسل از سوی نیروهای پیشگام می باشد.

دسیسه های رژیم در جداسازی نیروهای پیشگام از متن مردم از "مسئولیت" این نیروها در قبال این کمبود اساسی نمی کاهد. نیروهای اجتماعی، هنگامی که قدرت درک روش، مثنی و پیام "پیشگامان" خود را نداشته باشند، از آنها فاصله می گیرند؛ و اگر نیروی پیشگام مواضع، روشها و سیاستهایی را پیشه نماید که برای توده ها "مفهوم" نباشند و کوششی نیز در جهت توضیح و توجیه آنها برای فضای بیرون از خود ننماید، بدون شک مخاطبان مردمی خود را بتدریج از دست می دهد .

تا بدان هنگام که اپوزیسیون متعهد برانداز به "زبان مردم" سخن نگوید و تا بدان هنگام که "واقعتهای موجود" خود را به انکار گیرد و از آن فرار نماید، موفق به کسب اعتماد مجدد توده ها نخواهد شد. این خلاء عظیم بالتبع همچنان چرخ پیشرفت نیروهای معتقد به براندازی را، علیرغم خواست و تمایل آنها، کند خواهد کرد.

ج) پذیرش و نه سازش

هدف اساسی و نهائی نیروهای برانداز "سرنگونی تمام عیار رژیم ولایت فقیه" می باشد و هیچگونه شبهه ای در این موضع وجود ندارد. اما در نیل بدین هدف هر جریانی می تواند مثنی مبارزاتی خود را انتخاب کند و مواضع خود را از آن طریق پیش برد.

باید قبول داشت که همه یکسان نمی اندیشند و اساساً "یکسان اندیشیدن" هیچگاه مولد تفکر نو و اندیشه جدید و نهایتاً پیشرفت کیفی، نبوده است. بنابراین انتظار یافتن همگونی در شعارها، عملکردها و مثنی های انتخابی توسط این و آن فرد و یا گروه، لااقل در مقطع کنونی، انتظاری واقعی نیست.

رژیم ولی فقیه، حکم ارتجاعی محارب را در مورد آنکه "سنگی" در دست دارد و آن دیگری که "سلاح" بدست می گیرد، به یکسان اجرا می نماید. این بدان معناست که هرگونه مخالفت با رژیم، با هر روشی و با هر انگیزه ای، جرم است. در چنین جنگی، هر حرکتی، یک شعار و یا یک نوشتار، همان ارزش را می یابد که یک عمل مسلحانه، چرا که هر دو یک هدف را نشانه رفته اند. وظیفه نیروهای متعهد برانداز اینستکه در جایگزینی "عملکردهای فرار برانگیز"، سایر افراد و جریاناتی را که بسان آنها نمی اندیشند و چون آنان عمل نمی کنند در چارچوب "برخورد های مشوق و جاذبه دار" ارتقاء دهند تا از یکسو موجبات رشد آنها را فراهم آورند و از سوی دیگر "توان تحمل" دگر اندیشان را در خود بیافزایند.

پذیرش واقعتهای کنونی نیروهای پیشگام، آنهم با گذشت بیش از سی سال از حاکمیت جور و فساد ولایت فقیه، بسا تلخ است. شاید بسیاری از ما نتوانیم و یا نخواهیم آنها را بپذیریم. اما، واقعیت تلختر و بیرحمانه تر دیگری نیز وجود دارد، که آنچه امروز میتوانیم "بپذیریم و راه چاره ای بر آن بیاندیشیم" را انکار نمائیم، آنگاه فردائی فراخواهد رسید که خود را و قوانین خود را بر ما تحمیل خواهد نمود؛ اما آنروز برای یافتن هرگونه راه حل خروج از بحران دیر خواهد بود.

24 مهرماه 1389

منبع: ابلاغ (سایت کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی)

www.kanooneblagh.org